

نسبت مردم سالار کے دینے و مردم سالار کے غریبے

ابوذر یاسری

عضو ہیئت علمی گروہ مطالعات راہبردی مہدویت پژوهشگاہ فرهنگ، هنر و ارتباطات



کلیدواژه‌ها: مردم‌سالاری (دموکراسی)، جهان‌سوم، اومانسیم، لیبرالیسم، سرمایه‌سالاری، حکومت خدا بر بشر (تئوکراسی)، ولایت.

مقدمه

سیاست‌شناسان جهان سوم، عموماً با مفهوم «دموکراسی» به معنای دقیق آن، کمتر آشنا هستند. از این رو در بیشتر موارد مبلغ تمام عیار آن شده‌اند. این واقعیت با اندک تأملی در تاریخ اجتماعی - سیاسی این کشورها، به ویژه پس از آغاز دوران مدرن، به روشنی قابل تشخیص است. زیرا ایشان اساساً معنای پیشرفت^۱ را نیز از غرب اقتباس کرده‌اند و تصور نحوه‌ی دیگری از حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای این جماعت ناممکن می‌نماید. این موضوع که می‌تواند از مبنای ترین دلایل مصداق پیدا کردن تعریف «جهان سوم» در برابر «جهان اول» باشد، گاه آن قدر در باور اندیشمندان جهان سومی ریشه می‌دواند که سیاستمداران غربی به راحتی به خود اجازه می‌دهند، به دلیل بسط و گسترش دموکراسی، مفتخرانه مرزهای جغرافیایی و کیان سیاسی کشورهای جهان سوم را درهم نوردند و سیاست‌شناسان شرقی، چنان پیاده نظام‌هایی کاملاً هماهنگ، به تمجید و تقدیس هدف مهاجمان جهان اولی بپردازند. کشور ما نیز از آن‌جا که از آغاز دوران استعمار در زمره‌ی همین دسته کشورها - جهان سوم - قلمداد شده است، طبعاً صورت چندان متفاوتی ندارد. متأسفانه باید اذعان کرد که عمق نیافتگی علوم انسانی - اجتماعی و ورود متون آموزشی این رشته‌های

دانشگاهی از غرب به کشورهای نظیر ما، عقب‌افتادگی قابل توجهی را در فهم و حل مسائل سیاسی و اجتماعی‌شان موجب شده است. یکی از مصادیق این عقب‌ماندگی را می‌توان در همین تمجید و تبلیغ وافر سیاست‌شناسان ایرانی از دموکراسی مشاهده کرد. اگر اندک اشرافی به تاریخ اندیشه‌های سیاسی مغرب زمین داشته باشیم، بی‌تردید خواهیم دانست که اندیشه‌ی دموکراسی لاقلاً متعلق به سه سده‌ی گذشته‌ی تاریخ اروپاست که آن هم بعد از وارد آمدن نقدهای جدی بر آن، دچار تغییرات گسترده‌ای شده است. به نحوی که امروزه نقدهای برخی از رهبران فکری اندیشه‌ی سیاسی غرب، نگاه آرمانی به این آموزه‌ی مکتب لیبرالیسم را به شدت دچار خدشه ساخته است؛ تا آن‌جا که اکنون هیچ‌یک از ایشان را نمی‌توان یافت که تحقق دموکراسی خالص را ممکن بدانند. به علاوه، رفتار سیاسی دول مدعی جهان‌بینی لیبرال - دموکراسی در عالم واقع نیز، این ایده را تأیید می‌کند.

با توجه به وجود چنین فضایی در جامعه‌ی علمی داخل کشور بود که رهبر فرهیخته‌ی انقلاب اسلامی، در برابر ترویج نامتعادل، بدون تناسب و نامعقول دموکراسی خواهی بین اقلیت گوناگون مردم مسلمان کشور ما، بدون تبیین شفاف مبانی و ملزومات این اندیشه‌ی غربی، در بیان عالمانه‌ای که ریشه در آموزه‌های اصیل فرهنگ اسلامی دارد، مفهوم «مردم‌سالاری دینی» را وضع کردند. در این مقاله به نحو اجمالی به تبیین این آموزه‌ی ریشه‌دار در اندیشه‌ی سیاسی اسلامی خواهیم پرداخت و نسبت آن را با اندیشه‌ی دموکراسی لیبرال بیان خواهیم کرد.



مردم‌سالاری غربی

درباره‌ی معنای مردم‌سالاری رایج در غرب یا همان دموکراسی لیبرال، نظریه‌های متفاوتی وجود دارد. این مفهوم نخستین بار از سوی فیلسوفان سیاسی مغرب زمین ابداع و ایجاد شد، اما بعد از گذشت زمانی کوتاه، دستخوش تغییراتی شد که آن را از معنای نخست تهی کرد. در وادی عمل سیاسی نیز، هنگامی که این آموزه در نظام‌های سیاسی اروپایی، هم به عنوان جهان‌بینی و هم به عنوان روش حکمرانی به کار گرفته شد، ناکارآمدی‌اش و وجوب تغییر را ضروری ساخت.

واژه‌ی دموکراسی از واژه‌ی یونانی «دموس» به معنی خلق و مردم، و «کراتوس»، یعنی حاکمیت و قدرت ریشه گرفته است و به «حکومت مردم بر مردم» توضیح داده می‌شود. در علم سیاست رایج نیز، دموکراسی یکی از انواع حاکمیت است که در آن، مردم بر مردم حکومت می‌کنند. اما این تعریف قدری ابهام دارد. نخستین پرسشی که به ذهن هر سیاست‌شناس می‌آید این است که: «چگونه؟» چگونه ممکن است مردم (جملگی) بر مردم حکم برانند؟

برای فهم معنای دموکراسی لازم است بر یک مبنای مهم این اندیشه که دقیقاً در نقطه‌ی مقابل اندیشه‌ی دینی قرار دارد، یعنی «اومانیسم»^۲ (مکتب اصالت بشر) وقوف بیابیم. در اندیشه‌ی دموکراسی خواهی، اساساً حق حاکمیت از هر شخص حقیقی یا حقوقی نفی و بدو برای مردم (بشر) دانسته می‌شود. بر مبنای همین نگرش، هر حاکمیت دیگری، با برخورداری از هر سطحی از صلاحیت، غیر مشروع قلمداد می‌شود. در حالی که در اندیشه‌های دینی، حق فرمانروایی در همه‌ی ساخت‌های حیات، اولاً و بالذات به حضرت حق - جل و علا - تعلق دارد، و ثانیاً و بالعرض، از طریق او به کسانی که او معین کرده است، واگذار می‌شود. آیات متعددی از قرآن کریم بر این معنا دلالت دارند.^۳

با در نظر گرفتن پرسش فوق، یعنی: «چگونه ممکن است مردم بر مردم حکم برانند؟» طی زمان تحولاتی در اندیشه‌ی دموکراسی پدید آمد و اندیشمندان به تدریج دانستند که مدعای «حکومت جمعی بر جمیع مردم» ناممکن است. کارل پوپر، فیلسوف غربی می‌گوید: «دموکراسی هرگز حکومت مردم نه بوده، و نه می‌تواند باشد، و نه بایستی که باشد. این خطرناک است که به مردم و به ویژه به کودکان بیاموزیم، دموکراسی به معنی حکومت مردم است؛ یعنی حکومت عموم که حقیقت ندارد. وقتی فرد از واقعیت مسئله آگاه شود، احساس می‌کند فریب‌خورده است، و این احساس می‌تواند حتی به تروریسم بینجامد [پوپر، ۱۹۷۷].

به عبارت دیگر، اگر دموکراسی حکومت مردم است، آیا جمعیت یک میلیاردی در هندوستان بر اریکه‌ی قدرت هستند؟ و به فرض ثبوت، این یک میلیارد بر کدام حداقل یک میلیارد دیگر حکومت می‌کنند؟ و آیا مردمی که حکومت را انتخاب می‌کنند، قادر به تصمیم‌گیری درباره‌ی مسائل بغرنجی نظیر سیاست اتمی، طرح درازمدت فضای یا ایجاد شبکه‌های گسترده و پرخرج امنیتی و امثال آن هستند؟ به طور قطع، خیر. پس دموکراسی حکومت مردم نیست و در واقع هم ممکن نیست

که چنین باشد. به همین دلیل بود که نظریه‌ی دموکراسی خالص و ناب، جای خود را به بدیل‌هایی نظیر حکومت منتخبان مردم، نخبگان و در رایج‌ترین صورت تحقق یافته ولی دورترین حالت از دموکراسی، حکومت احزاب سیاسی داد. در عمل سیاسی نیز، در جوامع دموکراتیک تا به امروز، دموکراسی پیوند وثیقی با لیبرالیسم اقتصادی یافته است، تا بدان‌جا که امروزه در کشورهای که مهد دموکراسی به شمار می‌آیند، اراده‌ی کارتل‌ها و تراست‌های مالی و تجاری نقش بسیار مهمی در سرنوشت انواع انتخابات ایفا می‌کند.

مردم‌سالاری به مثابه جهان‌بینی لیبرالیستی

مردم‌سالاری یا دموکراسی به مثابه جهان‌بینی، حامل آموزه‌های لیبرالیسم است که به آن «دموکراسی حداکثری» نیز اطلاق می‌شود و از این نظرگاه بر سه اصل: اومانیسم یا فردگرایی، آزادی و برابری استوار است.

بر بنیاد این فلسفه‌ی سیاسی متعلق به دوران مدرن، چنان‌که پیش‌تر اشاره رفت، اصل و غایت همه‌ی هستی، انسان است و آن‌چه اصالت دارد، اراده‌ی اوست و فقط با خرد و دانش بشری، سعادت انسان تأمین می‌شود. پوپر در این‌باره معتقد است: «انسان نقاد و آزاد از هرگونه قید آسمانی در حیات - انسانی که برای اداره‌ی زندگی جمعی، جز فردگرایی و سودانگاری، مصلحت دیگری را نمی‌نگرد و به منابع مشروعیت فرا انسانی (نظیر خدا) بی‌اعتناست - موضوع بحث دموکراسی است» [پوپر، ۱۳۶۴].

نهادهای اجتماعی نیز تنها در خدمت به فرد معنا می‌یابند. از این منظر، انسان در جمله‌ی فعالیت‌های خویش، چه به او مربوط باشند و چه نباشند، همیشه باید به عنوان «غایت» در نظر گرفته شود. علاوه بر مسئله‌ی محوری تقابل ولایت بشر با ولایت خداوند در جهان‌بینی دموکراسی، نقدهایی بنیانی از سوی جوامع علمی در داخل و خارج غرب نسبت به تعریف دموکراسی لیبرال، مطرح شده که تاکنون نیز پاسخ مناسبی به آن‌ها داده نشده است. در ادامه برخی از این نقدها را به اجمال بررسی می‌کنیم.

نقدهای موجود بر مردم‌سالاری لیبرال

● **نادیده انگاشتن حقوق اقلیت:** یکی از نقدهایی که طی زمان همواره بر مردم‌سالاری لیبرال یا همان لیبرال دموکراسی وجود داشته، بحث حقوق اقلیت است. این‌که به چه دلیلی در صورت حاکمیت اکثریت، حقوق اقلیت نادیده گرفته می‌شود؛ در حالی که دموکراسی عبارت از حکومت مردم بر مردم است نه اکثریت بر اقلیت.

● **غفلت از منبع اقتدارزای سرمایه:** علاوه بر این، از دیدگاه لیبرالیسم، قدرت سیاسی و نظام حاکم، منبع تولید قدرت و اقتدار هستند و با تحدید این منابع، در واقع دموکراسی مطلوب به دست آمده است. اما لیبرالیست‌ها در تعریف منابع اقتدار از مهم‌ترین منبع قدرت و اقتدار، یعنی سرمایه که در واقع مولد و به وجود آورنده‌ی رژیم سیاسی و قدرت

حکومتی است، غفلت می‌کنند، در واقع اینان به دلیل گرایش‌های اقتصادی خود که متمایل به تمرکز ثروت و سرمایه‌سالاری هستند، این منبع اقتدار را از فهرست خارج می‌کنند. حال آن‌که حاکمیت مردم‌سالاری واقعی، در گرو محدود کردن این رکن مهم تولید قدرت و اقتدار، یعنی ثروت است. تا هنگامی که در جامعه‌ای توزیع عادلانه‌ی ثروت صورت نگیرد، آن جامعه مردم‌سالار نخواهد شد.

نمونه‌ای بارز از کارکرد سرمایه در ساختن قدرت و تصرف در نهادهای دموکراتیک، حکومت آمریکا است که سرمایه‌داری با تملک یا تسلط بر قدرت تبلیغات و رسانه‌های جمعی، با وارونه جلوه دادن حقایق، زمینه را برای به قدرت رسیدن کارتل‌های اقتصادی فراهم کرده است. توجه به همین اصل محبوب لیبرال‌ها که «خواست ثروت، خواست قدرت است»، روشن می‌سازد که با توجه به تمرکز قدرت در دست طبقه‌ی سرمایه‌دار که اقلیت فوق‌العاده محدود جامعه‌اند، هرچه ثروتمندان بخواهند، حکم و قانون خواهد بود. این تصویر واقعی مردم‌سالاری لیبرال است.^۴

● **فایده‌گرا (غیراخلاقی) بودن:** مشکل دیگر در ارتباط بین لیبرالیسم و دموکراسی، غیراخلاقی بودن لیبرالیسم و فایده‌گرا بودن آن است. در مکتب لیبرالیسم، منافع فردی بر منافع جمعی ارجحیت دارد و تا زمانی که این ارجحیت وجود دارد، نمی‌توان از دموکراسی که مسئله‌ای مربوط به اجتماع است سخن گفت. به بیان دیگر، ما در تلاش خودمان برای دموکراتیزه کردن ساختار قدرت و جامعه، نیازمند رویکردی ارزشی و اخلاقی به دموکراسی هستیم که با برداشت‌های لیبرالیستی که دارای نقایص اخلاقی فراوان هستند، امکان‌پذیر نیست. در لیبرالیسم، مرز میان اخلاق و حقوق انسان‌ها مشخص نشده است. البته اگر در این عبارت، حقوق انسان‌ها را «آزادی سرمایه» و سرمایه‌داری تعبیر کنیم، مشکل لیبرالیسم حل می‌شود. بدین ترتیب، دموکراسی حتی طبق گفته‌ی خود لیبرال‌ها، مدافع ارزش‌های طبقه‌ی سرمایه‌دار و تاحدودی متوسط است. پرسشی که مطرح می‌شود آن است که: «آیا یک جامعه تنها از طبقه‌ی سرمایه‌دار تشکیل شده است که برای اداره‌ی آن می‌خواهیم از لیبرال دموکراسی استفاده کنیم؟»^۵

تا این‌جا سعی شد با مفهوم مردم‌سالاری لیبرال آشنا شویم و به نقدهای واقعی این نظریه و قوف یابیم. اکنون نظر به جغرافیای موضوع بحث قصد داریم به تبیین مختصر مردم‌سالاری دینی و نسبت آن با مردم‌سالاری غربی (دموکراسی) بپردازیم.

مردم‌سالاری دینی

گفت‌وگو از مردم‌سالاری دینی تاریخچه‌ی درازی ندارد و تقریباً بعد از انقلاب توسط بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی(ره) مورد تأکید ویژه قرار گرفت و اندیشمندانی چون شهید مطهری و شهید بهشتی ابعاد آن را مورد بررسی قرار دادند و سپس در ایران مورد بحث مجامع علمی قرار گرفته است. جالب این‌که از همان روزهای تعیین نوع نظام سیاسی کشور، سعی وافری از جانب عده‌ی قابل

توجهی از سیاست‌شناسان، رجال سیاسی، گروه‌ها و احزاب متمایل به غرب و فرهنگ لیبرالیستی صورت پذیرفت که نظام سیاسی جدید، رنگ جمهوری‌های دموکراتیک رایج را بگیرد. اما انتخاب دینی - اسلامی قریب به اتفاق مردم ایران (۹۷٪ درصد رأی‌دهندگان)، «جمهوری اسلامی» بود. مسئله‌ی مردم‌سالاری دینی، به صورتی که در نظام جمهوری اسلامی ایران تحقق یافت، قبل از آن در تاریخ اندیشه‌های سیاسی سابقه نداشت. حتی سیاست‌شناسان آن روز کشورهای اسلامی نیز، الگویی غیر از دموکراسی رایج نمی‌شناختند. رهبر معظم انقلاب اسلامی که طراح و مبدع عنوان جامع و مانع مردم‌سالاری دینی هستند، ضمن بررسی دموکراسی‌های متنوع رایج در دنیای امروز، درخصوص نو بودن مفهوم مردم‌سالاری دینی بیان می‌کنند: «ملت ایران به علت ایمان به پروردگار، چارچوب دموکراسی خود را اسلام عزیز قرار داده است و مردم‌سالاری دینی و اسلامی را به جهان عرضه کرده است، و ملت‌های مسلمان نیز به همین علت، به چشم عظمت به مردم ایران نگاه می‌کنند.»^۶

اما قبل از هر قضاوتی، ابتدا باید زمینه‌ی طرح چنین الگویی را در تاریخ اسلام جست‌وجو کنیم تا سپس بتوانیم مبنایی برای دلالت معنایی آن بیابیم.

پیشینه‌ی تاریخی مردم‌سالاری دینی

اندیشه‌ی مردم‌سالاری دینی بخشی از اندیشه‌ی سیاسی - اسلامی است. در مبنای این اندیشه، اصولی هم‌چون این موارد قابل شناسایی است:

- متعلق بودن حق حاکمیت به خدای تعالی، اولاً و بالذات (از این اصل با عنوان «تئوکراسی» به معنی حکومت خدا بر بشر نیز یاد شده است):
- سلب حق حکمرانی هیچ شخص دیگری غیر از او بر دیگر مردم، بدون خواست و تصریح او (یا اشخاص منصوب او)؛
- تعیین پیامبران و امامان معصوم (ع) از جانب او به حکومت بشر؛





نادیده انگاشتن حقوق اقلیت، غفلت از منبع اقتدارزای سرمایه و فایده‌گرا و غیر اخلاقی بودن از جمله مواردی است که در نقد مردم‌سالاری لیبرال مطرح می‌شود

● تعیین حق حاکمیت عالمان حائز شرایط در دوران غیبت امام معصوم (دوازدهم) (ع) به نیابت عام از جانب امام (ع)؛

● تعیین حق اختیار و انتخاب انسان در عالم دنیا (به منظور متمایز شدن مؤمنان از کافران) و پیامد آن در عالم آخرت، وقوع ثواب و پاداش برای کسانی که حاکمیت خداوند را می‌پذیرند و عذاب برای کسانی که حاکمیت غیر او را گردن می‌نهند.

مردم‌سالاری دینی از اندیشه‌ی سیاسی - اسلامی ریشه گرفته است و نمونه‌ی عینی آن، نظام اسلامی است که پیامبر خدا(ص) و در مقطع کوتاهی امام امیرالمؤمنین (ع)، بنابر تعیین الهی، حاکم آن بودند. اگرچه تعیین حاکم و خلیفه‌ی الهی تنها به عهده‌ی خود اوست، اما از آن‌جا که طبق سنت الهی تشکیل نظام سیاسی دینی هدایتگرانه، بدون خواست هدایت‌شوندگان انسانی، مطلوب او نیست، از این‌رو، اعلام پذیرش و خواست جمعی، زمینه‌ی عقلایی تأسیس نظام سیاسی دینی است. هم‌چنین، اگرچه مطابق مسئولیت بزرگ انبیاء و امامان (ع)، فهم حاکمان معصوم فارغ از خطا و اشتباه در شناخت موضوع و مصداق است، اما خدای تعالی، رسول خویش را به مشورت و نظرخواهی از مؤمنان امر کرده است. این زمینه موجب شد که رسول خدا (ص) بارها و بارها امت خود را برای دریافت موافقت یا مخالفت ایشان، فراخواند. هم‌چنین، امیرالمؤمنین (ع) درباره‌ی زمینه‌هایی که موجب پذیرفتن حکومت شد، به حضور و بیعت مردم با ایشان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «اگر حضور [چشم‌گیر] حاضران و دلالت این امر مبنی بر وجود یاوران نبود و خداوند از عالمان عهد‌نستاده بود که بر شکمبارگی ظالم و گرسنگی مظلوم صبر نکنند، هر آینه افسار شتر خلافت را بر پشتش می‌انداختم» [نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳].

تفاوت نقش مردم در نظام مردم‌سالاری دینی

بنابراین نقش مردم در نظام مردم‌سالار دینی برخلاف دموکراسی رایج غربی، نه به منزله‌ی مشروعیت دهنده، بلکه زمینه‌ساز وقوع و تشکیل حاکمیت مشروع الهی است. روشن است که مبتنی بر این نظریه، توسل به زور یا اجبار، در تأسیس نظام مردم‌سالار دینی جایگاهی نمی‌یابد، چنان‌که در هیچ مقطعی از پیروزی انقلاب اسلامی، اجازه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه از سوی رهبر کبیر نظام اسلامی، امام خمینی (ره)، داده نشد. رهبر حکیم انقلاب اسلامی، در تبیین مفهوم مردم‌سالاری دینی در برابر مردم‌سالاری غربی بیان کردند: «دموکراسی غربی با تکیه بر لیبرالیسم، پایه‌ی مشروعیت حکومت‌ها را رأی اکثریت می‌داند، البته همین ایده‌ی رأی اکثریت نیز تنها در نظریه است، زیرا در عمل، بسیاری

از حکومت‌های غربی از این اکثریت برخوردار نیستند و هرچا حکومت مردمی مخالف خود ببیند، با کودتا یا از هر راه دیگری، برای سرنگونی آن تلاش می‌کنند؛ هم‌چنان که در شیلی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ [در ایران] و بسیاری از کشورهای دیگر همین کار را کردند.»

ایشان در تشریح پایه‌های مشروعیت در اسلام، ضمن استناد به آیات قرآنی و احادیث معصومین می‌افزایند: «در اسلام، تقوا و عدالت پایه‌ی اصلی مشروعیت است، اما این مشروعیت بدون رأی مردم، مقبولیت و کارایی ندارد. لذا در اسلام رأی مردم اهمیت ویژه‌ای دارد... در منطق بسیار مستحکم و عمیق مردم‌سالاری دینی، هیچ ولایت و حاکمیتی مطلوب نیست، مگر پروردگار تفویض کرده باشد و خداوند نیز این حاکمیت را در رده‌های مختلف حاکمیت اسلامی، تنها به کسانی تفویض می‌کند که عدالت و تقوا داشته باشند و مردم هم آنان را بخواهند.»^۲

نظام اسلامی بر پایه‌ی بیعت و رضایت عموم مردم بنا نهاده شده است، به ویژه در عصر غیبت که نیابت عامه‌ی اسلام‌شناسان در آن مطرح است. می‌توان چنین گفت که امامت یک جانبه و بدون توجه به خواست و آرای مردم، سابقه‌ی تاریخی و تحقق عینی ندارد. البته در مشروعیت به معنی حجیت شرعی، هیچ عاملی جز انتصاب الهی، تأثیر ندارد و انتصاب و انتخاب، دو روی یک حقیقت است. در نظام امامت، انتخاب مردم براساس انتصاب شرعی و انتصاب بر مبنای مقبولیت و انتخاب عمومی است. به همین دلیل در قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل پنجم براساس نظریه‌ی نصب، و اصل ششم و یکصد و هفتم از منظر رأی مردم تبیین شده است.

در این باره باید گفت: بی‌شک در امامت بالاحصا، آرای مردم صرفاً جنبه‌ی تنفیذی، اجرایی و کارآمدی دارد و در مشروعیت هیچ گونه دخالتی نخواهد داشت، ولی امامت بدون آرای مردم، در عمل و نظر، تجربه نشده است. در امامت بالنیابة که نیابت عمومی است و تعیین، به اولویت و مرجحات نیاز دارد، آرای عمومی اهرم تعیین‌کننده‌ی است. نمونه‌ی عملی آن همان است که در انتخاب سنتی مرجع تقلید، مورد عمل و تقریر قرار می‌گیرد. افزون بر آن، عنوان‌هایی هم‌چون: شورا، بیعت، رضی العامة، النصیحة لائمة المسلمین و مانند آن که در متون اسلامی و سیره‌ی سیاسی معصومین (ع) دیده می‌شود، جز با آرای عمومی، امکان‌پذیر یا معقول نیست.

البته چنان که گفته شد، تفاوت مبنای رأی مردم در نظام‌های دینی با نظام‌های لیبرال، به تفاوت آن دو در مبنای مشروعیت حق حاکمیت باز می‌گردد. رهبر حکیم انقلاب اسلامی تفاوت‌های مردم‌سالاری دینی را با مردم‌سالاری غربی بنیانی دانستند و بیان کردند: «مردم‌سالاری دینی برخاسته از حق و تکلیف الهی انسان‌ها برای تعیین سرنوشت خویش است، نه صرفاً یک قرارداد اجتماعی، و انتخاب مستقیم یا غیرمستقیم همه‌ی مسئولان در جمهوری اسلامی که بر مبنای حق تعیین سرنوشت انسان‌ها صورت می‌گیرد، معنا و

مفهوم عمیق‌تر مردم‌سالاری دینی نسبت به لیبرال دموکراسی غربی را روشن می‌سازد و جزو افتخارات اسلام، امام و ملت ایران است.^۸ ایشان ضمن اشاره به تلاش غرب در جهت غیرمردمی نشان دادن نظام‌های دینی، الگوی مردم‌سالاری دینی را موجب بطلان عملی آن نظر اعلام کردند: «غربی‌ها سعی می‌کردند مردم‌سالاری را با دین‌سالاری ناسازگار جلوه دهند. اما امام خمینی (ره)، نه تنها با زبان و استدلال، بلکه در عمل، این ایده‌ی باطل را نقش بر آب کرد و با تشکیل جمهوری اسلامی، مفهوم مردم‌سالاری دینی را به جهانیان نشان داد.»^۹

معظم له ضمن شناسایی روش‌های رایج اجرای مردم‌سالاری غربی و تعارضات بنیانی آن‌ها با نظریه‌ی دموکراسی، حزب‌سالاری مسلط در نظام‌های غربی را مانع تحقق واقعی مردم‌سالاری می‌دانند و می‌افزایند: «ملت ایران نشان داد که مردم‌سالاری دینی، دموکراسی واقعی است، چرا که در این نوع مردم‌سالاری، برخلاف حزب‌بازی‌های جاری در غرب، این مردم هستند که با شناخت و تشخیص و رأی خود، مسئولان را سرکار می‌آورند و سرنوشت کشور را تعیین می‌کنند.»^{۱۰}

نسبت یابی مردم‌سالار دینی و مردم‌سالاری غربی

در جمع‌بندی مطالبی که به اجمال درباره‌ی مبانی نظری و الگوهای دوگونه‌ی مردم‌سالاری موجود بیان شد، می‌توان چنین گفت:

- به حکم تفاوت بنیانی دوگونه نظریه‌ی مردم‌سالاری، در نگرش به خدا و انسان و مفهوم مشروعیت مورد پذیرش هر یک از آن دو، این دو اندیشه، به رغم تشابه لفظی که گاه متأسفانه حتی سیاست‌شناسان را نیز به غلط می‌افکنند، با یکدیگر متعارض‌اند؛ اگرچه به ظاهر از روش‌های مشابهی در عمل متابعت کنند.
- آرای مردم در مردم‌سالاری دینی، اگرچه جزء لازم قوام یافتن نظام سیاسی باشد، اما مشروعیت آن منوط به تبعیت از معیارهای شریعت است که بنا به دلایل عقلایی در مواردی به وسیله‌ی حاکم دینی تشخیص داده می‌شود. این نکته، لزوم رابطه‌ی نزدیک مردم و رهبری دینی را در چنین نظام‌هایی نشان می‌دهد. شاید از همین روست که ریاست حاکمان دینی را «ولایت» گفته‌اند. معنای پیش گفته در این مفهوم گنجانده شده است.^{۱۱}

- علاوه بر تعارض مبانی، روش‌های اعمال حاکمیت در دوگونه‌ی نظام سیاسی مردم‌سالار دینی و مردم‌سالار غربی متعارض است. چه این که در نظام‌های دموکراتیک، اولاً امکان انتخاب مستقیم از طریق رأی‌گیری، از اکثریت قریب به اتفاق سلب شده، اما از سوی دیگر، نقش بنگاه‌های عظیم تجاری در تعیین مستقیم یا غیرمستقیم رؤسا و مسئولان بسیار افزایش یافته است. به عنوان نمونه، در انتخابات رییس جمهوری آمریکا، روشی پیچیده طراحی شده که مانع دخالت مستقیم رأی مردم در نتایج انتخابات می‌شود و انتخاب الزاماً نباید از طریقی غیر از برگزیدن نمایندگان احزاب برتر، که طبعاً از قدرت و نفوذ مالی بالایی برخوردارند، انجام شود. این گونه است که طی سالیان سال در هیچ حالتی - حتی

تصادفی - هم، شاهد روی کار آمدن کاندیدایی از غیر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه به رقابت‌های انتخاباتی ایالات متحده نبوده‌ایم. به عکس در نظام مردم‌سالار دینی، انتخاب مستقیم مردم تعیین کننده است، جزء در یک مورد که به دلیل تخصصی بودن فرایند انتخاب، تعیین مسئول تنها با یک واسطه به انجام می‌رسد؛ انتخاب رهبری نظام.

- در پایان یادآور می‌شویم که بنابر منطق قرآنی، تنها کسانی در دایره‌ی مسلمانان واقعی محسوب می‌شوند که نسبت به تمام لوازم و مظاهر حاکمیت طاغوت (یعنی کفر در حیطه‌ی حاکمیت سیاسی) کافر شوند و تنها سر به حاکمیت توحیدی الهی بسپارند. خداوند متعال می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يُتْحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» [نسا/ ۶۰]: آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه [از کتاب‌های آسمانی که] بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با این که به آن‌ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند، اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‌های دور دستی بيفکند.

در آیه‌ای دیگر، کسانی را که ابتدا نسبت به حاکمیت طاغوت کافر شوند و آن گاه به خدا ایمان آورند، چنگ‌زده به ریسمان مستحکم ایمان می‌شناسد: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرِّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» [بقره/ ۲۵۶]: در قبول دین، اگر اهری نیست، [زیرا] راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین، کسی که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره‌ی محکمی چنگ زده است که گسستن برای آن نیست و خداوند، شنوا و داناست.

پی‌نوشت

1. Progress
2. humanism

۳. آیاتی نظیر این آیه‌ی شریفه: «ان الحكم إلا لله أمر ألا تعبدوا إلا إياه»؛ هیچ فرمانروایی جز برای خدا [ای یکتا] وجود ندارد. او فرمان داده است که غیر از او را نپرستید [یوسف/ ۴۰].

۴. برای مطالعه‌ی بیشتر در این باره بنگرید: عابدی، علی، نقدهای مک این تاجر (فیلسوف غربی) بر لیبرالیسم، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق (ع).

۵. برای مطالعه‌ی بیشتر در این باره بنگرید: لوین، آندرو، نقد نظریه‌ی لیبرال دموکراسی، ترجمه و تحشیه‌ی انتقادی دکتر سعید زیباکلام، انتشارات سمت.

۶. رهبر معظم انقلاب اسلامی، سخن‌رانی در دیدار با مردم یزد؛ به نقل از: پایگاه اینترنتی دفتر رهبری (www.khemenei.ir).

۷. رهبر معظم انقلاب اسلامی، سخن‌رانی در جمع دانشجویان دانشگاه قزوین؛ به نقل از: منبع پیشین.

۸. رهبر معظم انقلاب اسلامی، همان.

۹. رهبر معظم انقلاب اسلامی، سخن‌رانی در مرقده امام خمینی (ره)؛ به نقل از: منبع پیشین.

۱۰. رهبر معظم انقلاب اسلامی، سخن‌رانی در جمع مردم سمنان؛ به نقل از: منبع پیشین.

۱۱. در این باره بنگرید: رهبر معظم انقلاب اسلامی، سخن‌رانی در جمع زائران حرم مطهر رضوی (ع)، درباره‌ی معنای «ولایت و ولی»، به نقل از: منبع پیشین.

منابع

۱. پوپر، کارل (۱۹۷۷). درس‌های این قرن.
۲. _____ (۱۳۶۴). جامعه‌ی باز و دشمنان آن. ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند. خوارزمی، تهران.